

روان‌شناسی اجتماعی دربارهٔ مهم‌ترین وظایفی که جامعه برای مبارزه با نژادگرایی به عهده دارد، سخن می‌گوید و روی هفت اصل با عنوان اصول ضدنژادگرایی انگشت تأکید می‌گذارد. نوشتار نُهَم با عنوان «مقایسه‌ای دربارهٔ نقش دین و قومیت در تحریک مردم» ترجمه‌ای از مقالهٔ فرانسس استوارت است. مقاله ضمن پذیرش نقش نارضایتی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در شکل‌گیری نزاع‌ها و تحرکات سیاسی، تأثیر دو هویت دینی و قومی را نیز به دلیل نقش وحدت‌بخششان مهم ارزیابی کرده و به مقایسهٔ تفاوت‌ها و مشابهت‌های آن دو می‌پردازد. نوشتار دَهَم با عنوان «قبیله‌گرایی و ترور» ترجمه‌ای از مقالهٔ فیلیپ ام. زمَن است که با رویکرد نسبتاً انضمامی، با مطالعهٔ موردی افغانستان، پاکستان و عراق، نقش تأثیرگذار قبایل را در گسترش تروریسم در این کشورها بررسی کرده و راهکارهایی عینی برای استفاده از ظرفیت آن‌ها علیه جریان‌های تروریستی ارائه می‌دهد. نوشتار یازدهم با عنوان «جوک‌های قومی و نژادی» ترجمه‌ای از مقالهٔ استفانی پاتریج است. نویسنده از منظر فلسفی، به بررسی ملاک‌هایی می‌پردازد که می‌تواند به ما در تشخیص جوک‌های نژادگرایانه کمک کند. نوشتار دوازدهم با عنوان «بحران هویت ریشهٔ بحران‌ها» مقاله‌ای از حبیب‌الله فهیمی است. نویسنده، ضمن بررسی پدیدهٔ هویت‌خواهی در فرهنگ‌های مختلف بشری و ادیان آسمانی، بحران هویت را برای انسان معاصر که در فضای تجدد، همچنان دل در گرو دین و سنت دارد، دردسازترین بحران معرفی می‌کند. نوشتار سیزدهم با عنوان «تأملی بر هویت قومی سادات» نوشته‌ای از رضا اکبری است که با تمرکز روی ماجرای استقلال قوم سادات در افغانستان، پدیده‌ای که در همین اواخر روی داد، عوامل و پس‌زمینه‌های آن را به بحث می‌گیرد. در پایان، بخشی دربارهٔ معرفی برخی کتاب‌های مربوط به حوزهٔ قومیت و نژاد وجود دارد که رضا اکبری آن را تهیه دیده است.

پاییدیا امیدوار است مقالات این شماره بتواند در جهت ارتقای آگاهی استادان و محصلان در موضوع قومیت و نژاد موفق بوده و افق‌های تازه‌ای از کار علمی و نیز آزادی ایدئولوژیک را فراروی آن‌ها بگشاید.

سردبیر

دانشگاه ایالتی کاپن - آمریکا

سرمقاله

از منظر جامعه‌شناسی، نژاد نوعی نظام طبقه‌بندی بر اساس آن دسته از تفاوت‌های جسمانی است که ذاتی و همیشگی شمرده می‌شوند. این تفاوت‌ها می‌توانند واقعی یا خیالی باشند. این مبنا قرار دادن ویژگی‌های «ظاهری و بیرونی» مهم‌ترین تفاوت بین قومیت و نژاد است.

در طول تاریخ، طبقه‌بندی مردم امری شایع بوده، اما مفهوم «نژاد» امری نسبتاً مدرن است. بسیاری از مورخان نژاد معتقدند که مفهوم نژاد زادهٔ مدرنیته، مخصوصاً دو انکشاف اساسی در اروپاست: انکشاف اخلاق کاپیتالیستی که جوامع ترقی‌نیافته را به دلیل سرشت و سرنوشت محتومشان سرزنش می‌کرد؛ و تجربهٔ بریتانیایی استعمارگری (دیگرسازی) در ایرلند که بنیاد تجربیات بعدی در حوزهٔ استعمار و سلسله‌مراتب نژادی را نهاد. برخی دیگر مفهوم نژاد را نتیجهٔ تفکر مسیحی می‌دانند. اسطورهٔ حام، فرزند نوح، در کتاب مقدس بیانگر آن است که او و نسلش محکوم به بردگی شدند، زیرا حام «بر بدن برهنهٔ پدر دید زد». برخی مسیحیان این داستان را برای توجیه بردگی سیاهان آفریقا به کار می‌بردند، زیرا آن‌ها را ذریهٔ نژادی حام می‌دانستند. با ظهور «روشن‌اندیشی» و رشد تفکر علمی، برای توجیه سلسله‌مراتب نژادی و فهم تفاوت‌های بین نژادها، پای روش‌های علمی به میان آمد. نخستین پژوهش‌های علمی دربارهٔ نژاد، انسان‌ها را به سه (آفریقایی، اروپایی و مغولی) تا به بیش از سی نژاد تقسیم می‌کرد. برخی از آن‌ها تنها اروپایی‌ها را به چهار نژاد تقسیم

می‌کردند. عموماً اساس این تقسیم‌بندی‌ها ویژگی‌های «فیزیکی» بود، گرچه گاهی ویژگی‌های غیرفیزیکی مانند رفتارهای فرهنگی و نحوه پوشش را هم شامل می‌شد. سپس برای رهایی از پیش‌فرض‌ها و اعتقادات، اولین گام علمی جامعه‌شناسی بود، روشی که در اواخر ۱۸۸۰ مورد تردید قرار گرفت. اوایل قرن بیستم مسئله ضریب هوشی (IQ) مطرح شد تا تفاوت و فروماندگی را روشن سازد. در حالی که اکثر عالمان زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی باور به دلایل ژنتیک و بیولوژیک برای وجود تفاوت‌ها نداشتند، برخی ژن‌شناسان به توسعه «ژنتیک جمعیت» پرداختند تا الگوهای بیانی ژنتیک بین گروه‌های نژادی را بیابند و در حوزه امور طبی و قضایی از آن بهره بگیرند. یافته‌های جدید پژوهشی، که از آمیختگی گسترده ژنتیکی مردم قاره‌های گوناگون در مرور زمان حکایت دارد، گمانه‌زنی‌های پیشین را مورد تردید قرار می‌دهد. گستردگی آمیختگی ژنتیکی در انسان‌ها به حدی است که برخی پژوهشگران بر آن‌اند که بیش از هشتاد درصد سیاهان آمریکا به‌گونه‌ای اجداد سفید در شجره‌نامه خود دارند، حال آنکه جدایی سیاهان و سفیدان آمریکا به‌دلیل سیستم برده‌داری مؤید به دیانت، موردی حاد از جدایی نژادهاست. نباید از یاد برد که این درهم‌آمیختگی شدید با توجه به تاریخ نسبتاً کوتاه آمریکاست. یعنی اگر آن افراط در جدایی و نیز کوتاهی تاریخی نباشد، مثلاً در مورد افغانستان، تمایز واضح نژادی تنها یک افسانه می‌نماید. **بنیاد اندیشه**

در جهان واقع، آمیختن نژاد و سیاست و فرهنگ به ظهور تقسیم‌بندی‌های گوناگون مجال داده است. مثلاً تا این اواخر در آمریکا کسی که تنها یک فرد سیاه‌مانند در میان ۳۲ اجداد خود می‌داشت، سیاه شمرده می‌شد. اما در آمریکای لاتین طیفی بینابین سیاه و سفید وجود دارد؛ اینجا نه تنها عامل اجداد، بلکه عواملی مانند طبقه اجتماعی، تحصیل و رنگ پوست هم در تعیین نژاد نقش بازی می‌کند. در برزیل، ازدواج‌های بین نژادهای گوناگون خیلی تمجید شده است، در حدی که «آمیزه ویژه برزیلی» از نژاد را ایجاد ساخته است. آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید، مانند آمریکا قوانین سخت‌گیرانه‌ای درباره ازدواج بین نژادها داشت، اما برعکس آمریکا، زاده این ازدواج‌ها را نه سیاه، که «رنگین»، یک مقوله نو، می‌دانست. بنابراین بسته به اینکه موضوع نژاد کجا، چه زمان و با چه زمینه‌ای، مورد توجه قرار گرفته است، شاهد نتایج کاملاً متفاوتی هستیم.

نژاد یک واقعیت بیولوژیک نیست، اما چنان‌که جامعه‌شناسان گفته‌اند، همین که مردم وضعیتی را «واقعی» بینگارند، این نگرش، واقعیت‌هایی را برمی‌سازد. لذا انگاره نژاد نقش بزرگی در زندگی روزانه افراد بازی می‌کند. انجمن جامعه‌شناسی آمریکا در سال ۲۰۰۳ این نقش‌ها را در سه حوزه مطرح کرد: گروه‌بندی مردم برای انتخاب دوست و خانواده؛ تقسیم مردم در دسترسی به منابع قدرت و ثروت؛ و سازمان‌دهی مردم به گروه‌هایی که وضعیت حاضر نژادی را مورد تأیید یا حمله قرار می‌دهند. بررسی هریک از این حوزه‌ها به گسترش جنبه‌های گوناگون نژادپژوهی در جامعه‌شناسی معاصر انجامیده است. نسبت نژاد با اموری مانند ازدواج، تعاملات، دوست‌یابی، همسایگی، کارهای عام‌المنفعه، کارهای خیریه، درآمدزایی، تعلیم و تعلم، زندانی شدن، حفظ‌الصحه، جریانات عدالت‌طلبی، جریانات همبستگی ملی، طرفداران وضع موجود، سازمان‌دهی انتخابات، سیستم انتخاباتی و... نمونه‌هایی از آن است. پژوهش‌های مبسوطی درباره نژاد و جرم، نژاد و سیستم عدالت کیفری، آگاهی نژادی و قومی، نژاد و آداب قومی، نژاد و سیاست قومی، نژادگرایی، نژاد و مکتب، نژاد و دوستی، اخلاق و بهداشت و نژاد، سلسله‌مراتب نژادی، جنسیت نژادی شده، نژادگرایی ساختاری و سازمانی و جریانات نژادگرا در دسترس است. همین گستردگی پژوهش در باب قومیت هم مطرح است.

در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، واژه «گروه‌های قومی» در علوم اجتماعی به جای «قبیله» رایج شد تا از دوگانه‌سازی‌های پیش‌تر دوری جوید. قبیله (tribe) بار منفی «بدوی بودن» داشت و جامعه انسانی را به دو جهان تقسیم می‌کرد: «غرب مدرن» و «بقیه پس‌مانده». جامعه‌شناسان اولی و مردم‌شناسان دومی را مطالعه می‌کردند. اولی از «جوامع» و دومی از «قبایل» تشکیل می‌شد. اما واژه گروه‌های قومی شکاف بین دو جهان را از بین می‌برد؛ بدین‌سان، هر دو جهان هم‌مرتب محسوب شدند.

قومیت را می‌توان به دو شیوه بررسی کرد. شیوه نخست این است که آن را امری خودبسنده و ایستا در نظر بگیریم. از این منظر، عناصر تشکیل‌دهنده قومیت عبارت‌اند از: نام مشترک؛ اسطوره مشترک از اجداد؛ تاریخ مشترک؛ فرهنگ مشترک ممتاز؛ پیوند با سرزمین خاص؛ حس همبستگی؛ باور به نمادهای مشروعیت‌بخش؛ و ظرفیت گروهی برای بازتولید زیستی خود. شیوه دوم این است که قومیت را فرایندی پویا و در پیوست با دیگر گروه‌ها و کل جامعه در نظر بگیریم،

زیرا یک گروه قومی تنها خود را در نسبت با دیگر گروه‌های قومی، تعریف و تثبیت می‌کند. از این منظر «مرز قومی» تنها «در سر و مغز و تفکر» یک عضو قوم وجود دارد. این تحلیل قادر به تبیین مواردی است که افراد یک گروه قومی را ترک نموده و به گروه دیگر می‌پیوندند. قومیت همواره به «رابطه‌های» قومی اشاره دارد، یعنی ارتباطات، تعاملات و پیوندهایی که میان یک گروه همانندی و میان آن گروه و دیگران تفاوت ایجاد می‌سازد. تصور از «ما» همواره تصور از «آن‌ها» را تداعی می‌کند. ناممکن است که تصویری معنادار از هویت اعم از قومی یا غیرقومی داشت که با دیگری رسمیت نیافته باشد. کیستی من، اعم از فردی یا اشتراکی، مشخص می‌سازد که چگونه من منافع و مصالح یا مضار و مفاصد خود را تعریف کنم. اینکه دیگران مرا چطور تعریف می‌کنند هم یعنی آن‌ها مرا چطور می‌یابند یا در واقع مرا چطور «می‌خواهند» و مصلحت و منفعت می‌بینند که ببینند.

بنابراین امروزه علوم اجتماعی بحث «قومیت» را از دو منظر متفاوت بررسی می‌کند: از جهت شناخت قومیت و ویژگی‌های سازنده آن و از نظر نسبت قومیت با ملیت و ملی‌گرایی. در حالی که در دنیای امروز کمتر از دو صد دولت‌ملت وجود دارد، از چهار تا هفت هزار گروه قومی زندگی می‌کنند. رابطه قومیت با موضوعاتی مانند ملت، ملی‌گرایی، بخش و ناحیه، همسایگی، نژاد، چندفرهنگ‌گرایی، هویت‌گرایی، هویت اشتراکی، چندرگه بودن، مفهوم شهروندی، دولت‌ملت‌سازی، غنای فرهنگی، جامعه مدنی، مشارکت سیاسی، منفعت و مصلحت عامه، تفاوت سبک‌های زندگی، و غیره، از مباحث اصلی علوم اجتماعی امروز در پیوند با قومیت است. اما فهم قومیت در دنیای پست‌مدرن امروز مهم‌تر از بحث نژاد است. ریشه یونانی واژه «قومیت» (ethnos) به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که با هم زندگی و فعالیت می‌کنند به شیوه‌ای که به مفهوم مدرن «ملت» نزدیک است؛ یعنی اعضای آن در «شیوه زندگی»، یعنی روش‌ها و ارزش‌ها و کنش‌ها و اهداف، به‌طور خلاصه فرهنگ، با هم شریک‌اند. به همین دلیل، برخی مردم‌شناسان آن را به «سازمان اجتماعی از تفاوت فرهنگی» و برخی دیگر به «سازمان فرهنگی از تفاوت اجتماعی» تعریف نموده‌اند. قومیت در عین زمان، امری جمعی و فردی است؛ یعنی نوعی هویت فردی است که تأیید جمعی یافته و به‌طور عمومی، اظهار می‌گردد. به نظر می‌رسد که بعد از خویشاوندی، قومیت فراگیرترین شیوه ممکن برای طبقه‌بندی

و گروه‌بندی کردن انسان‌هاست. قومیت مستلزم داشتن ذهنیت‌هایی است که در میان یک گروه شریک و در عین حال از ذهنیت‌های گروه دیگر متفاوت است. رد و قبول قومی بر اساس همان تفاوت‌ها و اشتراکات فرهنگی است که هم مرزهای قومی را می‌سازند و هم آن‌ها را برجسته می‌کنند. اینکه چطور ظرایف فرهنگی به قومیت راه می‌یابند، نه امری کاملاً روشن است و نه امری یک‌طرفه. لیست ثابتی وجود ندارد که داشتن آن‌ها کسی را داخل یک قوم و نداشتنش بیرون از یک قوم سازد. گاهی یک گروه حتی از لحاظ فرهنگ متفاوت‌اند، ولی خود را یک قوم محسوب می‌دارند، مانند یهودیان. گاهی قومیت با ملیت تطابق می‌یابد، مانند نمونهٔ جرمنی. زبان، دین و مکان همان طور که می‌تواند مایهٔ اشتراک یک قوم باشند، می‌تواند مایهٔ اختلاف قومی از دیگری گردد. آنچه مایهٔ هویت‌سازی قومیتی می‌شود فرایند نسبی و متفاوتی است که ماهیتی انعطاف‌پذیر، آشتی‌پذیر و تنوع‌پذیر دارد. در عین زمان، در یک بستر فرهنگی و موقعیت اجتماعی متفاوت، قومیت می‌تواند آشتی‌ناپذیر باشد و جای چندانی برای انتخاب نگذارد. وقتی که قومیت برای مردمی «مسئله و موضوع» است، آنگاه واقعاً آن ظرفیت را خواهد داشت که به تحریک احساسات قوی یا کنش در میان آن مردم بینجامد. همین مسئله موضوع اختلاف ذات‌گرایان (primordialists) و برساخت‌گرایان (constructivists) در حوزهٔ قومیت است. در حالی که گروه اول به ویژگی‌های ذاتی و طبیعی و ثابت قومیت (قومیت در قلب) نظر دارند، گروه دوم از انعطاف‌پذیری قومیت در برابر استراتژی‌ها و تعامل‌ها (قومیت در سر) سخن می‌گویند. گذشته از قلبی یا فکری بودن قومیت، اینکه در چه زمان و چه جایی این بحث مطرح می‌شود خود عنصری تعیین‌کننده است. همچنین مسئله این نیست که ما با این خصوصیات زاده شده‌ایم و ناگزیر با آن عمل می‌کنیم، بلکه این است که مردم چنین می‌اندیشند و این‌طور عمل می‌کنند.

با توجه به پیوند ژرف قومیت و فرهنگ، مطالعهٔ مباحث مرتبط، بخش مهمی از مطالعات جامعه‌شناسی امروز است و عناوینی مانند پاک‌سازی قومی، جغرافیای قومی، گروه‌های قومی، اقتصاد قومی، تقسیم قومی‌نژادی کار، جریان‌ات قومی/نژادی/ملی مطالعات فراوانی از این حوزه را به خود اختصاص داده است. اما افزون بر دو عنوان نژاد و قومیت، آگاهی نژادی و قومی هم اهمیت ویژهٔ خویش را در مطالعات معاصر دارد.

آگاهی نژادی و قومی یکی از موضوعات حاضر علوم اجتماعی است که حکایت از آگاهی فرد از گروه نژادی یا قومی خود دارد، آگاهی‌ای که از طریق گروه و جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند، به دست می‌آید. معمولاً فهم متعارف از نژاد و قومیت، آن‌ها را با ریشه‌های بیولوژیک پیوند می‌زند، حال آنکه جامعه‌شناسان اصرار دارند این گروه‌بندی‌ها نتیجه فرایند شکل‌گیری جامعه است. نژاد و قومیت گروه‌بندی اجتماعی را می‌سازد؛ بنیان هویت گروهی و فردی را شکل می‌دهد؛ و الگوهای تنش‌های اجتماعی و نیز شرایط تغییرات اجتماعی را صورت می‌بخشد. اهمیت آگاهی نژادی تا بدان‌جا است که جرج فردریکسون، نژاد را «آگاهی از وضعیت و هویتی مبتنی بر رنگ و اجداد» تعریف می‌کند. این مورخ مشهور آمریکایی آگاهی نژادی و قومی را تا مجادلات مارکسیست‌ها و وبری‌ها در مورد نژادگرایی آمریکایی در دهه هفتاد میلادی دنبال می‌کند. پیش‌تر نژادگرایی در پرتو جنبه‌های روانی مانند جهل، قضاوت زودهنگام، و نفرت‌پراکنی بر گروه‌های فرودست مطرح می‌شد. اما مارکسیست‌ها با رد اهمیت علی این عناصر، بر مفاد اقتصادی‌ای تأکید کردند که برده‌داران در سوءاستفاده از آفریقاییان داشتند. آن‌ها معتقد بودند ایدئولوژی‌هایی که سیاهان را تحقیر می‌کرد با روابط تولید معنا یافته و آگاهی طبقاتی برده‌داران را انعکاس می‌دهد. در مقابل، وبری‌ها برای رد این دیدگاه به سفیدپوستان فقیری اشاره می‌کردند که نفع اقتصادی از برده‌داری نمی‌بردند، ولی با شور فراوان بر برتری‌جویی سفیدان تأکید می‌ورزیدند. لذا فردریکسون آگاهی طبقاتی را به آگاهی نژادی تغییر داد.

امروزه عوامل مؤثر دیگری بر آگاهی نژادی قومی مطرح است. مهاجرت نیروی قوی‌ای دارد تا منشور و مرزهایی را تغییر دهد که آگاهی نژادی ایجاد می‌کردند. با توجه به تنوع و تفاوت مهاجرت‌ها، سیستم طبقه‌بندی نژادی و قومی دیگر از اصول جهانی و عام گریخته و دنبال مطالعات منطقه‌ای و ساحوی است. ذکر چند نمونه می‌تواند به فهم بیشتر موضوع کمک کند. مهاجران آفریقایی حاضر سیستم طبقه‌بندی نژادی نهادینه‌شده آمریکا را نمی‌پذیرند و با زبان، رفتار اجتماعی و انتخاب الگوهای تعاملات اجتماعی، خود را از آن چهارچوب خارج می‌سازند. تحقیقاتی در کالیفرنیا و فلوریدا نشان می‌دهد که هرچند جوانان مهاجر بیشتر جذب و هضم جامعه شده باشند کمتر خود را آمریکایی و بیشتر از کشوری می‌نامند که از آن مهاجر شده‌اند.

برعکس در انگلستان، فرزندان مهاجر هویت ملی والدین خود را کمتر بها داده و بیشتر هویت دینی والدین خود مانند مسلمان، هندو یا سیک بودن را برجسته می‌سازند، هرچند ممکن است در عمل بیش از همانندان مسیحی بریتانیایی خود، اعمال دینی انجام ندهند.

نکته دیگر آن است که آگاهی نژادی و قومی در جوامعی بیشتر دیده می‌شود که شکاف‌های واضح و نیز نابرابری توزیع منابع وجود دارد. معمولاً این فرایند با گروهی از نخبگان شروع می‌شود که گرد هم می‌آیند تا با ابزار قدرت و قانون‌گذاری بر حول ساختارهای سیاسی اقتصادی، با نهادینه‌سازی نابرابری، بر یک گروه اقلیت غالب شوند. این اقدام آگاهی گروه مظلوم را برانگیخته و در نتیجه به تنش می‌انجامد. برخی بر آن‌اند که دست‌کم برای کوتاه‌مدت، گسترش بازار آزاد و دموکراتیزاسیون، یعنی مدرنیزاسیون غربی، خود به افزایش تنش‌های قومی می‌انجامد زیرا اقتصاد بازار آزاد، زمینه توانمندی بسیاری از اقلیت‌های قومی را فراهم می‌سازد که این به نوبه خود در تضاد با شرایط کمبود عمومی جامعه انکشاف‌نیافته است که اکثریت آن جامعه از آن رنج می‌برند. در نتیجه، سرمایه‌گذاران و کارآفرینان «بیرونی»، یا همان اقلیت رشدیافته، عامل ایجاد عقده و حس انتقام‌خواهی در اکثریتی می‌شوند که از لحاظ اقتصادی فقیر، ولی از نظر سیاسی توانمند شده‌اند. این مسئله پیرامون جنوب آسیایی‌ها در فیجی، چینی‌ها در مالزی، آلیگاریش یهود در روسیه، و سفیدان در زیمبابوه و بولیا شده است.

تأسیس ۱۳۹۴

جامعه‌شناسان بر این باورند که ماهیت چندشکلی هویت‌های قومی و نژادی در روزگار جهانی‌شدن، که متأثر از دگرذیسی‌های اقتصادی، تعهدات فراملیتی، جریان‌های دینی و اجتماعی فرامرزی و دسترسی فراینده به ارتباطات و مسافرت‌هاست، آگاهی نژادی و قومی را در سال‌های پیش رو پیچیده‌تر و سیال‌تر خواهد ساخت. در نتیجه، شایسته مطالعات و تأملات بیشتر است.

اما افغانستان امروز از وضعیت دوگانه‌ای رنج می‌برد: از یک سو به تبع تحولات دهه‌های اخیر مخصوصاً دوران پساطالبان، آگاهی و کنش‌های نژادی و قومی به‌طور جدی به عاملی سرنوشت‌ساز در زندگی آن تبدیل شده است و از دیگر سو، جامعه علمی آن از بررسی عالمانه موضوعات نژاد، قومیت و آگاهی نژادی و قومی محروم است. بدین منظور، پایدیا موضوع این دفتر خود را به بررسی نژاد و قومیت

اختصاص داد تا به معرفی برخی کارهای آکادمیک این حوزه مبادرت ورزد. دفتر حاضر مقاله‌های تألیفی و ترجمه‌ای زیر را دربرمی‌گیرد.

نوشتار نخست با عنوان «نژاد و قومیت» ترجمه‌ای از مقاله فیلسوف نام‌آشنای حوزه نژاد، جرج. ج. ای. گراسیا است که مروری گذرا و نسبتاً جامع به مهم‌ترین دیدگاه‌های فلسفی معاصر درباره نژاد و قومیت دارد. گراسیا با انتقاد از نظریات حذف‌گرایی و نوواقع‌گرایی، از نوعی خوانش برساخت‌گرایانه درباره نژاد و قومیت دفاع می‌کند. نوشتار دوم با عنوان «جامعه‌شناسی قومیت» ترجمه مقاله‌ای مشترک از الیزر بن‌رافائل و اسحاق استرنبرگ است. این مقاله به بررسی قومیت از منظر جامعه‌شناسی می‌پردازد و ضمن تعریف قومیت و اشاره به سه جنبه اصلی آن، تأثیر قومیت را در ظهور نظم/بی‌نظمی‌های جدید اجتماعی و جهانی بررسی می‌کند. نوشتار سوم با عنوان «نزاع قومی» ترجمه‌ای از مقاله جان کوکلی است. مقاله پس از بررسی اختلاف‌نظرها درباره تعریف نزاع قومی و طبقه‌بندی مصادیق آن، درباره علل و نتایج این‌گونه نزاع‌ها صحبت می‌کند. نوشتار چهارم با عنوان «آیا حفظ هویت نژادی اخلاقی است؟ پاسخی جهان‌وطنی» ترجمه‌ای از مقاله جیسون دی. هیل است. نویسنده از منظری جهان‌وطن‌گرایانه به انتقاد از هویت نژادی می‌پردازد. به‌باور وی، اصرار بر حفظ هویت نژادی، از هر نوعی که باشد، مشکل‌ساز است، زیرا فرد را به نژادگرایی عادت می‌دهد. نوشتار پنجم با عنوان «چرا نژادگرایی نادرست است؟» ترجمه‌ای از مقاله تی. ج. دوناهو است. مقاله، پس از بررسی انواع تعاریف از نژادگرایی، سه دیدگاه فلسفی معاصر درباره علت نادرستی نژادگرایی را به بحث گرفته و از دیدگاه چهارم و جدیدی درباره علت نادرستی نژادگرایی دفاع می‌کند. نوشتار ششم با عنوان «نژادگرایی نظام‌یافته» ترجمه‌ای از مقاله روی ال. بروکس است که ضمن تحلیل پیامدهای حقوقی اجتماعی و فرهنگی اجتماعی نژادگرایی نظام‌یافته، راه‌حلهایی را برای برون‌رفت از این نوع نژادگرایی پیشنهاد می‌دهد. نوشتار هفتم با عنوان «بیگانه‌هراسی و نژادگرایی» ترجمه‌ای از مقاله مشترک دیوید هایکوون کیم و رونالد آر. ساندستروم است. نویسندگان ضمن انتقاد از گنجاندن بیگانه‌هراسی تحت نژادگرایی و بررسی پیامدهای نامطلوب آن، می‌کوشند بین این دو پدیده متقارب، تمایز مفهومی ترسیم کنند. نوشتار هشتم با عنوان «وظایف جامعه برای مبارزه با نژادگرایی» ترجمه‌ای از نوشته درالد وینگ سو است. نویسنده از منظر